

ابن تیمیه وکاشت بذر نفاق

## ابن تیمیه و کاشت بذر نفاق

ابن تیمیه علوم مذهبی را از فقه حنبلی شروع کرد. وی همواره با اظهار نظر، برخلاف آرای مشهور رایج بین مسلمانان، موجب تشویش اذهان و آشفتگی در عقاید و باورهای مردم می شد و به خاطر همین اظهار نظرها چندین بار به زندان افتاد. از نمونه انحرافات وی این سخن است که ابن تیمیه معتقد است برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان و مرزبندی بین شیعه و سنی، سزاوار است که از مستحبات و سنتهای ثابت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) دست برداشته و آن را کنار بزنیم. در ادامه زندگی نامه و نمونه ای از انحرافات وی بیان خواهد شد.

احمد بن عبدالحلیم حرانی دمشقی، معروف به ابن تیمیه در سال 661ق. (5 سال پس از سقوط خلافت بنی عباس توسط هولاکو در بغداد) در حرّان<sup>[1]</sup> که کانون فرقه صابئه بود، دیده به جهان گشود. دوران کودکی و نوجوانی خود را در آن دیار سپری کرد و به سبب هجوم قوم وحشی تاتار، مجبور شد به همراه خانواده خود، در سال 667ق. از زادگاه خویش کوچ کرده، به دمشق بگریزد. آغاز تحصیل او در علوم مذهبی، فقه حنبلی بود و نخستین استاد وی، پدرش بود

### نخستین ناهمگونی

ساکنان حماة از ابن تیمیه پرسیدند که نظر بزرگان از صالحین در مورد آیات صفات، مثل: "الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى"<sup>[2]</sup> و نیز "اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ"<sup>[3]</sup> و همچنین فرموده رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم): "إِنَّ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ" و "يَضَعُ الْجَبَّارُ قَدَمَهُ فِي النَّارِ...؟ چیست؟ پاسخی که به این پرسش داد، تصریح بر جسم بودن خداوند عزوجل داشت؛ انتشار پاسخ ابن تیمیه در آن ناحیه غوغایی به راه انداخت و از آن پس (از سال 698ق.) وی به واسطه دادن فتاوا و ارائه تفسیرهای غلط از آیات قرآن، شهرت یافت. ابن کثیر می گوید: گروهی از فقها بر ضد او برخاسته، از جلال الدین حنفی، قاضی وقت، محاکمه وی را خواستار شدند. قاضی ابن تیمیه را احضار کرد؛ ولی وی از حضور در محکمه سر باز زد.

بعدها به دلیل آن عقیده انحرافی که در پاسخ اهل حماة از خود بروز داده بود، - در شهر - به نام "حمویه" خوانده شد.<sup>[4]</sup>

وی همواره با اظهار نظر، برخلاف آرای مشهور رایج بین مسلمانان، موجب تشویش اذهان و آشفتگی در عقاید و باورهای مردم می شد تا این که در سال 705 ق. بحثی میان او و چند تن از قضات در گرفت که در نهایت منجر به تبعید وی به مصر گردید... سپس در سال 706 ق. امیر سیف الدین سلار، نایب مصر، سه نفر از قضات فرقه شافعی، مالکی و حنبلی و نیز سه تن از فقها را که نامشان باجی، جزری و نمواری بود، احضار کرد تا در مورد ابن تیمیه، تصمیم گیری نمایند. همگی رأی به آزادی او دادند تا شاید دست از عقاید خود بردارد؛ اما طولی نکشید که در سال 707 ق. ابن عطاء بر ضد او مطالبی ابراز داشت و قاضی بدرالدین را وادار کرد تا حکم کند به اینکه سخنان ابن تیمیه نهایت بی ادبی نسبت به ساحت پیامبر (صلی الله علیه وآله) است؛ از این رو به حبس او دستور داد و وی مدت یک سال (تا سال 708 ق.) در مصر بازداشت

بود. سپس به اسکندریه تبعید شد. ولی همچنان بر انحراف خود اصرار داشت و دست از فتاوی شگفت انگیز خود برنمی داشت. بدین سبب وی را در قلعه ای در دمشق زندانی کردند... و وی را از نوشتن مطالب و مطالعه کتب منع نمودند و تمام کتاب هایی که نزدش بود، برداشتند و هیچ گونه ابزار نوشتن در اختیار او قرار ندادند و سرانجام در سال 728 ق. درگذشت.<sup>[5]</sup>

### شخصیت ابن تیمیه

در مورد شخصیت ابن تیمیه می توان گفت:

1. او شخصیتی واقع بین نبود و به مسائلی که مسلمانان در آن دوران سخت بدان توجه داشتند و برای آن ها حساس بود، اهمیتی قائل نمی شد؛ زیرا در دورانی که مسلمین بیش از هر چیز دیگر نیاز شدید به وحدت داشتند، وی با افشاندن بذر فتنه و درگیری، اوضاع مردم را هرازچند گاهی متشنج می کرد و بخش وسیعی از توان حکومت و قضات را - که می بایست صرف دفاع در برابر کفار شود - به خود مشغول می کرد و با تشویش افکار و نشر عقاید باطل آن ها را هدر می داد.

2. نظرات ابن تیمیه برخلاف آرای مشهور بود که بر آن اتفاق داشتند؛ بهطوری که بسیاری از قضات و فقها با نظر وی از در مخاصمه درآمدند.

3. وی قائل به تجسیم و تشبیه و جهت داشتن خداوند عزوجل بود.

4. او به استغاثه به رسول الله اعتقاد نداشت و حرمت زیارت قبور انبیا و صالحین را ترویج می کرد.

### منتقدان هم عصر ابن تیمیه

در زمان حیات ابن تیمیه و بعد از او، علمای بسیاری پرده از افکار انحرافی اش برداشتند و در این میان نقد علمای معاصر او از اهمیت بسیاری برخوردار است.

1. صفی الدین الهمدی الأرموی ( م. 715 ق. )؛ او از بزرگان مذهب اشعری بود و در مجلسی با ابن تیمیه به مناظره پرداخت. روش صفی الدین هندی به گونه ای بود که وقتی وارد بحث و بررسی یک مسأله علمی می شد، با حوصله تمام، همه جوانب آن مسأله را مورد کاوش قرار می داد. اما ابن تیمیه برخلاف او با شتاب از مسأله ای به مسأله دیگر می پرداخت و بدون این که آن را خوب تقریر کند، از آن می گذشت؛ از این رو صفی الدین هندی به او گفت: ای ابن تیمیه تو را چگونه می بینم! تو مانند گنجشکی هستی که وقتی می خواهی آن را به دام بیندازم از این شاخه به آن شاخه می پرد...

بعد از مدتی ابن تیمیه زندانی و بر ضد او روشنگری ها و تبلیغات وسیعی انجام گرفت.<sup>[6]</sup>

2. شهاب الدین حلبی ( م. 733 ق. )؛ او کتابی در زمینه نفی جهت داشتن خداوند عزوجل به رشته تحریر درآورد. این کتاب در حقیقت رد عقیده ابن تیمیه است. در مقدمه آن کتاب می نویسد:

اما بعد، آنچه که مرا بر آن داشت تا این کتاب را بنویسم، مسأله ای است که در این مدت به وقوع

پیوست و آن این است که بعضی در صد برآمده اند و مطالبی در اثبات جهت داشتن خداوند عزوجل نوشته اند و هر کسی که در این زمینه مطالعه ای نداشته باشد و به وسائل معرفت، مسلح نباشد و نیز مستبصر به نور حکمت نباشد، فریفته آن سخنان می گردد. لذا بر آن شدم تا عقیده اهل سنت و اهل جماعت را بیان کرده، فساد مطالب او ( ابن تیمیه ) را روشن نمایم، در حالی که او هر آن چه را که خود ادعا کرد، اولین کسی بود که به نقض آن پرداخت و هر قاعده ای را که مطرح نمود، خود دست به تخریب آن زد.<sup>[7]</sup>

3. قاضی القضاة کمال الدین الزملکانی ( م. 733 ق. )؛ به گفته سبکی، وی پیشوا، علامه و اهل مناظره بود<sup>[8]</sup> و در دو مسأله طلاق و زیارت به ردّ بر عقاید ابن تیمیه پرداخته است.  
4. حافظ شمس الدین ذهبی، (متوفای 748 ق.)؛ وی در نامه بلند و پند آموزش به ابن تیمیه چنین می نویسد:

تا چه اندازه استخوان در چشم برادر مؤمن خود می بینی در حالی که فراموش کرده ای آن تنه درختی را که در چشم خودداری! تا چه مقدار به ستودن از خود می پردازی؟ تا چه اندازه سخنان و بدبختی هایت، تو را به ورطه سیاه روزی کشانده تا چه مقدار به مذمت علما می پردازی و به دنبال عیوب مردم هستی؟ در حالی که خودت آگاه به این نهی پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) هستی که فرمود: مردگان خود را جز به خیر یاد نکنید. بلکه من می دانم که تو در مقام دفاع از خود برآمده، چنین توجیه می کنی یا کسانی باید به نبرد برخاست که بویی از اسلام نبرده اند و آشنای به آن چه که رسول مکرم بر آن مبعوث گردیده نیستند و این جهاد است و از بسیاری از چیزهایی که به واسطه عمل به آن، آدمی را به رستگاری می رساند... بی خبراند.

نیکو بودن اسلام شخص به این است که چیزهای غیر مهم را رها سازد. ای مرد، به خدا قسم، بر ماست که تو را باز داریم؛ چرا که تو بحث کننده ای چرب زبان هستی و هیچگاه آرام و قرار نداری. از این همه اشتباهات در دین بپرهیز که رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، از طرح چنین مسائلی بیزار است. آن حضرت از کثرت سؤال نهی کردند و فرمود: همانا مخوف ترین چیزی که بر امتم از آن بیم ناک هستم، منافق چرب زبان در میان امتم است.  
سخن زیاد در آن جایی که مرتبط با حلال و حرام باشد و لغزش در آن نباشد، قساوت قلب می آورد. پس چگونه خواهد بود سرانجام سخن زیاد در مباحث فلسفی که ارتباطی به حرام و حلال ندارد؟

این سخنان فلاسفه دروغ هایی است که قلب را می میراند. به خدا سوگند - با این سخنان تو، دست مایه خنده برای دیگران شده ایم. تا کی می خواهی دقایق کفریات فلاسفه را بیرون آوری و به عقاید خود ضمیمه کنی؟ ما با همین عقول خود به ردّ آن کفریات می پردازیم. ای مرد، افکار آلوده و مسموم فلاسفه و نیز کتاب های آنها به تو رسیده است - که چنان سخنان را بر زبان می رانی - بدان که غوطه ور شدن در افکار مسموم، باعث می گردد تا جسم به آن خو گرفته، در نهان آن جا بگیرد. دریغا از یک مجلس قرآن که تلاوتش به همراه تدبیر و خشیتش به همراه یاد خدا وند - عزوجل - و سکوتش به همراه تفکر باشد! افسوس از یک مجلسی که در آن یاد از ابرار شود؛ چرا که یاد انسان های صالح در مجالس، باعث می شود که رحمت خداوند بر اهل آن مجلس نازل گردد. اما در مجالسی که تشکیل می گردد، اگر نام صالحان برده شود، از آنها با لعن و نفرت یاد می شود. اما تو شمشیر حجاج بن یوسف و زبان ابن حزم را دو برادر می دانی که با آن دو، دوستی می ورزی. ای شکست خورده، هر کس از تو پیروی کند، خود را در معرض کفر و فروپاشی دینش قرار داده است؛ بویژه اگر این افراد که از تو تبعیت می کنند انسان هایی با علم اندک باشند که دین را برای ارضای شهوت خود پذیرفته اند. گرچه این اشخاص با سخنان تو، متأثر می شوند و با دست و زبان خود از تو دفاع می کنند، اما همین اشخاص در باطن از دشمنان تو هستند.

آیا مگر نه این است که اکثر پیروان تو، انسان هایی ناتوان، دست بسته و سبک عقل یا آدم هایی بی سوادند؟ اگر پیروان صالحی داشته باشی، آن ها هم انسان هایی خشک و بی فهم هستند. پس تو اگر سخن مرا تصدیق نمی کنی، خودت درباره آنها جست جو کن و اعمال و افکارشان را با ترازوی عدل بسنج.

ای مسلمان، اسب شهوت را برای مدح خود، پیش بیاور که تا چه اندازه نفس خود را تصدیق می کنی و با آن دوستی می ورزی و خوبان را دشمن می شماری؟  
چه اندازه با نفس خود دوستی می ورزی و نیکان را خوار می شماری؟  
تا چه اندازه نفس خود را بزرگ می شماری و عبادت کنندگان را کوچک می نگری! تا کی با نفس خود دوستانه برخورد می کنی و کار زهاد را زشت می شماری؟  
تا کی می خواهی کلامت را با کیفیت ستایش کنی؟ به خدا قسم، با همان کیفیت احادیث صحیحین را مدح نمی کنی. ای کاش احادیث صحیحین از دست تو سالم می ماند! چرا که هر وقت اراده نمودی، احادیث صحیحین را با برچسب تضعیف و موهوم یا با تأویل و انکار، تغییر داده ای. آیا وقت آن نرسیده که از سخنان و افکار دست برداری؟

آیا وقت آن نرسیده که توبه و انابه به درگاه حق بنمایی؟  
آیا به سن 70 نرسیده ای که کوچیدن از این دنیا برای تو نزدیک است؟  
به خدا قسم من مرگ را به تو یادآوری نمی نمایم. بلکه تو از کسی که مرگ را به یادت می اندازد، نفرت می ورزی. بنابراین، گمان نمی کنم گفتار مرا قبول کنی و به نصیحت من گوش فرا دهی. بلکه در تو همت بزرگی می بینم که برای نقد سخنان من، چندین جلد کتاب بنویسی. و همین امر مانع از آن می شود که سخنان خود را به پایان برسانم. نصرت تو به این است که هر آن چه تو می گویی، من آن را قبول کنم و یا ساکت بشوم.

اما در هر صورت، حال تو نزد من معلوم است و من دلسوزانه و از روی محبت به نصیحت تو پرداختم. وقتی حال تو نزد من این گونه است، پس نزد دشمنان چگونه خواهد بود؟ در حالی که در میان دشمنان تو انسان هایی صالح و عاقل و اهل فضل مشاهده می کنم، همچنان که در میان دوستان تو، انسان هایی فاسق، دروغگو، جاهل، حیوان صفت و... می بینم. اگر تو در روز روشن مرا ناسزا گویی، باز من از تو رضایت دارم؛ اما از تو می خواهم که درباره گفتارم در خفا فکر کنی و از آن بهره مند شوی. خداوند رحمت کند کسی را که عیوب مرا به من میگوید... [9]

5 - یافعی؛ او در کتاب مرآة الجنان در ترجمه ابن تیمیه گوید:... ابن تیمیه مسائل عجیب و غریبی بیان نمود که این نوع از مسائل با مذهب اهل سنت مابینت دارد. از زشت ترین مطالبی که وی عنوان نمود، نهی از زیارت قبر نبی مکرم اسلام است. [10]

6. ابوبکر حصنی دمشقی (م. 829 ق)؛ او می گوید: پس بدان همانا من در سخنان این شخص خبیث که در قلبش مرض هست، گمراهی را مشاهده نمودم که این گمراهی در اثر تبعیت از متشابهات قرآن و سنت حاصل گردیده و هدفش جز فتنه انگیزی چیز دیگری نیست و در این امر، بعضی از عوام الناس از او پیروی کرده اند. همین زمینه ای است تا خداوند عزوجل آنها را به هلاکت رساند. لذا من در کلمات وی با چیزهایی مواجه شدم که یارای تکلم را از من گرفت و دیگر انگشتانم توان ثبت کلماتی در رد وی را ندارد، چرا که هر آن چه از کذب بوده به رب العالمین نسبت داده و گفتار خود را به صورتی فریبنده با آیات قرآنی تطبیق داده است و همچنین به بدگویی از انسان های صالح و خلفای راشدین و تابعین آنها پرداخته که من از ذکر آن خودداری می کنم و فقط سخنان ائمه پارسا را در این زمینه یادآور می شوم... [11].

7. شهاب الدین ابن حجر الهیتمی (م. 974 ق)؛ او در شرح حال ابن تیمیه گوید: ابن تیمیه بنده ای است که خداوند او را خوار و گمراه و کور و کر ساخته است. و به همین مطلب پیشوایان گذشته - که به فساد حالاتش پرده برداشته اند و کذب سخنانش را آشکار ساختند - تصریح نمودند.

وی در ادامه گوید: ابن تیمیه از متأخرین حنابله است که مشروعیت این طایفه را زیر سؤال برده است. او آن قدر در استدلال های خود حرف های گزافی زده که گوش ها از شنیدن آن ابا

داشته، سرشت آدمی از آن نفرت می ورزند. اما من می گویم: او کیست تا به نظرات او توجه نمود و یا در چیزی از امور دینی به گفتار او تکیه کرد؟ مگر او همان کسی نیست که از سوی یکی از پیشوایان گذشته - که به بررسی سخنان فاسد او پرداخته و دلایل او را به نقد کشیده و زشتی های اوهام او را ظاهر ساخته - مورد مذمت قرار گرفته است. این شخص که عز بن جماعه نام دارد در مورد ابن تیمیه می گوید: او بنده ای است که خداوند عزوجل او را ذلیل و گمراه ساخته، لباس خواری بر تن او پوشانیده است. و چنان بر مسند تهمت و کذب بر دیگران تکیه زد که جز خفت و بی آبرویی و حرمان نتیجه دیگری برای او نداشت.<sup>[12]</sup>

8. حافظ ابوالفضل غماری: عده ای به سخنان ابن تیمیه استدلال کرده، و او را شیخ الاسلام می خوانند، در حالی که او جزو نواصب بوده، دشمن حضرت علی (کرم الله وجهه) می باشد. همو حضرت فاطمه را متهم به نفاق کرده است. و معتقد به تشبیه - و بدعت های دیگر است و خداوند عزوجل نیز او را به سزای کار خویش رسانید و بدعت گذاران بعد از او، متأسفانه دست پروردگان او می باشند.<sup>[13]</sup>

9. ابن بطوطه جهانگرد معروف، در کتاب سفرنامه خود می نویسد: "وَكَانَ فِي عَقْلِهِ شَيْءٌ؛ یعنی ابن تیمیه اختلالات ذهنی و مشکل عقلی داشته... روزی در جلسه درس او شرکت کردم، شنیدم که می گفت: همانگونه که من از منبر پایین می آیم خداوند نیز از آسمان به زمین می آید.<sup>[14]</sup>

10. ملاعلی قاری حنفی (م. 1016 ق.؛ او در شرح شفاء گوید: ابن تیمیه حنبلی دچار افراط گردیده به طوری که سفر برای زیارت پیامبر خدا را حرام نموده است. همچنان که بعضی دیگر افراط کرده، زیارت را به

رورت دین جزو قربات می دانند و منکران را کافر می شمارند. وی در ادامه می گوید: اینکه زیارت پیامبر قرب به خداوند عزوجل می آورد، از ضروریات دین است. و انکار کننده آن محکوم به کفر است. شاید همین دومی به صحت نزدیک تر باشد. چون تحریم آنچه که علما بر استحبابش اجماع نموده اند، از مصادیق کفر است؛ چرا که تحریم یک امر مستحب بالاتر از تحریم یک امر مباحی است که در این مسأله بر اباحت آن اتفاق نظر صورت گرفته است.<sup>[15]</sup>

11 - النبهانی (م. 1350 ق.؛ او در کتاب شواهد الحق می گوید: افزون بر محکوم شدن ابن تیمیه از سوی علمای اهل سنت، آن هم به خاطر خطرهای فاحش و فتاوی شاذ در مسائل دینی که به موجب آن با اجماع مسلمین مخصوصاً اموری که مربوط به پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود، به مخالفت برخاست، این سخن به اثبات رسیده که علمای مذاهب چهارگانه همگی بر رد بدعت های ابن تیمیه اتفاق نظر دارند که بعضی از این علما به صحت آن چه که او نقل می کند، تردید نشان داده اند؛ همچنان که بعضی دیگر از علما در عقل وی تشکیک نموده اند. 12. گفتار ابن تیمیه در منع زیارت قبر نبی گرامی از زشت ترین مسائلی است که از وی نقل شده است.<sup>[16]</sup>

ابن قیم و ابن تیمیه تنها کسی که به ترویج افکار و اوهام او پرداخت، شاگردش ابن قیم جوزی است که اشاره ای مختصر در مورد افکار و اقوال او بیان می گردد:

وی محمد بن ابی بکر زرعی حنبلی (م. 751 ق.)، معروف به ابن قیم<sup>[17]</sup> و از شاگردان ابن تیمیه است که از افکار شاذ استادش؛ چه در زمان حیات و چه بعد از فوت او، تقلید کورکورانه می کرد. او گرچه مناظراتی شبیه به استدلال دارد، لیکن استدلال های او، در واقع از آن دست تردیدهایی بود که اظهار می داشت و به عبارت دیگر، او تکرار کننده همان سخنان جنجالی و منتشر کننده اقوال شاذ استاد خویش بود. او در این شبه استدلال های خود، به دنبال تلطیف سخنان بی پرده و خشن ابن تیمیه بوده تا با ظاهری دلنشین، کسانی را که افکار ضعیفی

داشتند، بفریید.

به طور خلاصه، او عمرش را فزای سخنان بیهوده ابن تیمیه کرد و گفتار غیر واقعی و غیر منطقی استاد خویش را، حيله گرانه، امری دینی و واقعی ارائه نمود. به این نظریات توجه کنید:

1. ذهبی می گوید:

ابن قیم در علم حدیث و نیز در بعضی از رجال حدیث، بسی رنج برد و به تحصیل علم فقه هم پرداخت... مدتی هم به خاطر این که بار سفر بستن برای زیارت قبر ابراهیم خلیل ( را ناروا شمرد، محبوس گردید. [18]

2. ابن حجر در کتاب الدرر الکامنه می نویسد:

او چنان حبّ ابن تیمیه را در سینه داشت که چشم بسته، تمام سخنانش را پذیرفت و حتی به تأیید آن پرداخت. از نمونه تأییدهای وی، تہذیب کتب استادش و نشر افکار او بود... ابن قیم به همراه استاد خود دستگیر شد و خوار و خفیف گردید و با شلاق، هر دو را کتک زدند و سپس بر روی شتر، در شهر گردانیدند. وقتی ابن تیمیه درگذشت، بارها به سبب فتاوی ابن تیمیه مورد امتحان قرار گرفت. لذا همواره از طرف علمای عصرش نکوهش میشد و آسیب میدید. همچنان که علما هم از دست او بدون آسیب نمی ماندند. [19]

3. ابن کثیر می گوید: وی در صدد برآمد تا در مسأله طلاق فتوا دهد، در همین جریان، ماجراهایی میان او و سبکی و دیگری رخ داد که نقل آن وقایع موجب تفصیل می شود. از ویژگی های ابن قیم این بود که وی علاقه زیادی به جمع آوری کتب گوناگون داشت. او آن قدر کتاب جمع آوری کرد که وقتی از دنیا رفت، فرزندان او تا مدت های مدید، مشغول فروش کتاب های پدر بودند. این غیر از آن کتبی است که ورثه برای خود کنار گذاشته بودند. گفتنی است، بیشتر این کتابها، از سخنان استاد محبوبش بود. [20]

نمونه ای از انحرافات

ادعاهای ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم، در آثار آنان فراوان است؛ به نمونه های ذیل توجه کنید:  
الف: شرک دانستن هر طلب و درخواست

مراد آیات قرآن در نهی از خواندن غیر خداوند، چیست؟

وهابیت، با پیروی از ابن تیمیه، برای تأیید گفتار خود، به آیاتی تمسک می کنند؛ بدون آنکه در مفاد و مصداق آیات تفکر اندکی کرده باشند؛ از این رو، خواندن انسان های صالح و طلب یاری از آنان را شرک تلقی می کنند و دلیلشان این است که خداوند در قرآن مجید، خواندن بت ها توسط مشرکین را، شرک نامیده است.

نمونه هایی از آیات مورد تمسک وهابیت به قرآن ذیل است:

1. "وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا" [21]؛ همانا مساجد از آن خداوند است. پس با خدا دیگری را بخوانید.

2. "لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ" [22]؛ دعوت حق از آن اوست و کسانی را که مشرکان غیر از خدا می خوانند، هرگز به دعوت آن ها پاسخ نمی گویند.

3. "إِنَّ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ" [23]؛ همانا آنان را که به جای خدا می خوانید، بندگانمانند خود شما هستند.

4. "وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ" [24]؛ کسانی را که جز او (خدا) است می خوانید، حتی مالک پوست نازک هسته خرما هم نیستند.

5. "قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضَّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا" [25] بگو، کسانی را



که به جای او (معبود خود) می پندارید، بخوانید، آنها نه می توانند از شما دفع زیان کنند و نه آنکه (بلاپی را از شما) بگردانند.

6. "أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ" [26]؛ کسانی را که ایشان می خوانند، خودشان وسیله ای برای تقرب به پروردگار می جویند.

7. "وَلَا تَدْعُ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ" [27]؛ و جز خدا، چیزی را نخواه که نه سودی به تو می رساند و نه زیانی.

8. "وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ" [28]؛ چه کسی گمراهتر از کسی است که معبودی غیر از خدا را می خواند که تا قیامت هم به او پاسخ نمی گوید.

وهابیان، با کمال وقاحت، این گونه آیات را بر مسلمانانی تطبیق می دهند که اعتقادشان در مورد انبیا و صالحان، چیزی جز این نیست که آنان بندگان مقرب خدا هستند و دعاهایشان مستجاب می شود و به حاجت انسان نیازمند، به اذن خداوند پاسخ می دهند. در پاسخ آنها باید گفت:

اولاً: مصادیق این آیات مشرکان هستند، به خاطر اعتقاد به ربوبیت بتها و اینکه آنها بدون اذن خداوند

سبحان می توانند به طور مستقل مشکلی را برطرف کنند و یا تغییری در آن ایجاد نمایند و یا به یاری کسی بشتابند! حال این عقیده کجا و عقیده مسلمین کجا؟ مسلمان موحدی انبیا و انسان های صالح را بندگان برجسته خداوند می داند و نیز معتقد است که آنها از دستور خداوند تعالی سرپیچی نمی کنند و هر آنچه که خدای سبحان فرمان دهد انجام می دهند.

ثانیاً: مراد از دعا در این آیات، فقط دعا به معنای ندا نیست، بلکه نوع خاصی از دعا است که به معنای عبادت است. شاهد این مطلب آن است که خداوند بین دعا به معنای ندا و دعا به معنای عبادت، در یک آیه جمع نموده است: "وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ" [29]؛ پروردگار شما گفته است: مرا بخوانید تا دعای شما را اجابت کنم. کسانی که از عبادت من تکبر می ورزند به زودی با ذلت، وارد دوزخ می شوند.

و نیز امام زین العابدین (علیه السلام) می فرماید: "فَسَمَّيْتَ دُعَاءَكَ عِبَادَةً، وَتَرَكَهُ اسْتِكْبَاراً، وَتَوَعَّدْتَ عَلَيَّ تَرَكِهِ دُخُولَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ" [30]؛ پس نیایش و دعا را عبادت و ترک آن را کبر و خودخواهی نامیدی و بر ترک دعا به دخول

دوزخ با ذلت و خواری تهدید فرمودی."

و نیز در روایت آمده است: "الدُّعَاءُ مَخُّ الْعِبَادَةِ" [31]. مراد از دعا در این جا، قسمتی از دعا است؛ دعایی که مقرون به الوهیت مدعو به نحوی از اتحاد باشد.

ثالثاً: منظور از نهی در این آیات، این است که شما مدعو را به اندازه رتبه خداوند بالا نبرید؛ به عبارت دیگر، هدف از نفی دعوت و خواندن غیر خدا، دعوت های ملازم با عبادت و پرستش است که از اعتقاد به الوهیت سرچشمه می گیرد. شاهد این مطلب، کلام خداوند عزوجل است که فرمود: "وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا" [32]؛ و همانا مساجد از آن خداست، پس هیچکس را با خدا نخوانید.

لذا اساس عبادت مشرکان ناشی از همین امر بود. خداوند سبحان در این زمینه می فرماید: "وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا" [33]؛ یعنی آنها برای خدا همتیانی قرار دادند تا مردم را از راه او منحرف و گمراه سازند. "إِذْ نُسَوِّكُمْ رَبِّ الْعَالَمِينَ" [34]؛ چون شما را با پروردگار عالمیان برابر می شمردیم.

ب: مرز بندی بین شیعه و سنی



ابن تیمیه معتقد است برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان و مرزبندی بین شیعه و سنی، سزاوار است که از مستحبات و سنتهای ثابت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) دست برداشته و آن را کنار بزنیم.

او می افزاید: اگر امری مستحبی جزو شعار شیعه شود و به آن عمل کنند، مناسب است - پیروان ابن تیمیه - به آن مستحب عمل نکنند؛ زیرا به عقیده وی مصلحت تفرقه اندازی و مرز بندی برای تشخیص و شناخت شیعه از سنی و تمییز از همدیگر، از مصلحت عمل به مستحبات و سنت ثابت شده در شرع اسلام، برتر و اولی است!

آنجا که می گوید:

«ومن هنا ذهب من الفقهاء، إلى ترك بعض المستحبات إذا صارت شعاراً لهم - أي الشيعة - فإنه وإن لم يكن الترك واجباً لذلك، ولكن في إظهار ذلك مشابهة لهم، فلا يتميز السني من الرافضي، ومصلحة التميز عنهم لأجل هجرانهم ومخالفتهم أعظم من مصلحة هذا المستحب» [35]

آیا عمل کردن شیعه و پایبندی آنان به سنتها و مستحبات شرعی، نقطه ضعف و ضدارزش شمرده می شود! ؟

آیا همین اقرار ابن تیمیه، دلیل بر ارزشی بودن راه و روش شیعه نیست؟!

آیا پیروی مذهبی - که ابن تیمیه با آنان مخالف و دشمن است - از یک حکم مستحبی، سبب می شود که به آن حکم عمل نشود و باید آن را کنار زد؟

حال خود قضاوت کنید که پیرو سنت پیامبر کیست؟ آنکه به سنت پایبند است - تا جایی که آن را شعار خود قرار داده، یا آنکه سنت را کنار می گذارد تا شبیه عاملان به سنت نشود؟!

ج: نفی استغاثه به پیامبر (صلی الله علیه وآله)

ابن تیمیه، استغاثه به پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) یا هر نبی و انسان صالحی را شرک دانسته و حکم اعدام برای استغاثه کنندگان صادر کرده و ایشان را مهدور الدم می شمارد.

او می گوید:

«من يأتي إلى قبر نبی أو صالح ويسأله حاجته ويستنجد به مثل أن يسأله أن يزيل مرضه أو يقضى دينه، أو نحو ذلك مما لا يقدر عليه إلا الله، فهذا شرک صریح يجب أن يستتاب صاحبه، فإن تاب وإلا قتل» [36]

گویا ایشان از صدر اسلام تا به امروز، از سیره مسلمانان نسبت به استغاثه به قبر شریف پیامبر (صلی الله علیه وآله) و اولیاء و افراد مورد توجه طوایف مسلمین اطلاع ندارد و یا اینکه اطلاع دارد، ولی تفکر و نظریات او خارج از سیره مسلمین بوده و نظری است شاذ.

گویا او موارد ذیل را ندیده و از آنها آگاهی ندارد:

- استغاثه یکی از مسلمانان - با راهنمایی عثمان بن حنیف صحابی - به قبر پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) برای رفع گرفتاری [37].

- استغاثه مردم مدینه به قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله) به امر و اشاره عایشه برای نزول باران [38].

- استغاثه یکی از صحابه به قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله) در زمان خلیفه دوم [39].

- استغاثه ابو علی خلال حنبلی به قبر امام کاظم [40].

- استغاثه شافعی (محمد بن ادريس) به قبر ابوحنیفه [41].

- استغاثه اهل سمرقند به قبر بخاری [42].

گویا ابن تیمیه حتی فتاویٰ بزرگان اهل سنت، همانند قیروانی مالکی (م.737ق.) [43] را ندیده

و از آن

آگاهی ندارد و یا همه را مشرک و واجب القتل و مهدور الدم می شمارد! گویا پیروان این حزب و گروه نیز از فتاوی بزرگان اهل سنت در جواز استغاثه به پیامبر (صلی الله علیه وآله) همانند قسطلانی<sup>[44]</sup> و شیخ سلامه عزامی<sup>[45]</sup> و ده ها نفر دیگر از آنان بی اطلاع بوده، یا حکم اعدام آنها را نیز صادر کرده اند! برای توضیح و آگاهی بیشتر از انحراف ابن تیمیه و تضاد فکر و اندیشه او با مسلمانان، می توانید به کتاب "روافد الإیمان إلى عقائد الإسلام"<sup>[46]</sup> و یا ترجمه آن "رویکرد عقلانی بر باورهای وهابیت" رجوع کنید.

[1]. [2]. [3]5 : . [4]11 : 29 : . [5]26 4 14 . [6]340 . [7]164 9 . [8]35 9 . [9]190 .  
190 38 1 [10] . . . [11]277 4 . [12]216 . [13]132 . [14]54 : . [15]47 95 .  
1 [16]30 1 . [17] 2 . [18]270 2 . [19]106 9 400 3 . [20]393 . [21]2 14 . [22]18 : .  
14 [23] . [24]194 : . [25]13 : . [26]56 : . [27]57 : . [28]106 : . [29]5 : . [30]60 : .  
569 5 138 4 . [31]. [32]48 3 . [33]18 : . [34]30 : . [35]98 : . [36]143 2 . [37]156 . [38]441 1 . [39]347 12 56 1 . [40]1372 4 577 2 . [41]120 1 . [42]252 . [43]234 . [44]111 5 : . . . 133 . [45]155 5 : . [46]417 3 . 91-64